

معجزه جدید، حضور در دنیا

ویرجیا آروشا

اولین نگاه به جماعت مهاجران افغانی را در دوران حاضر مدیون سینمای همچنان پرتوان ایران و شاهکار محسن مخلمباف، بای سیکل ران (۱۳۶۷) هستیم که درباره زندگی سخت و پرمشقت خانواده‌های مهاجر که حاشیه‌نشینان شهرهای بزرگ هستند بود. نقطه اوج فیلم زمانی است که بای سیکل ران، نسیم، با شرکت در یک مسابقه و قبول هفت روز بدون وقفه رکاب‌زدن برای به دست آوردن هزینه عمل همسر در حال موتس به پایان مسابقه رسیده اما نه قدرت شنیدن سوت پایانی داور را دارد و نه قدرت دیدن اشک‌های فرزندش را که برای متوقف کردن پدر به وی آویزان شده و التماس می‌کند. بازی به آخر رسیده و صحنه‌گردانان و آنان که قول پول برای نجات زندگی یک انسان را به نسیم داده بودند یکایک از صحنه خارج می‌شوند، اما بای سیکل ران همچنان با چشم‌هایی نیمه‌باز و در عالم خودش می‌چرخد و می‌چرخد... گویی که معضلات موجود و سختی‌های زندگی نمی‌تواند مانعی بر سر راهی باشد که خواسته و ناخواسته در آن گام نهاده است. محسن مخلمباف در این فیلم به نوعی اشاره به بی‌بازگشت بودن مسیر طی شده مهاجرانی دارد که به دلایل مختلفی چون ترس، فشارهای عدیده سیاسی و اقتصادی و یا مسائل خانوادگی عزم ایران کرده و اکثراً در بدترین شرایط و با کمترین امکانات معیشتی اما به امید فردا به سخت‌ترین کارها برای ادامه حیات تن می‌دهند.

قدم بعدی از آن جعفر پناهی است که افغانی مهاجر دور از خانواده و وطن را در بادکنک سفید (۱۳۷۳) ناجی دخترکی مستأصل و پریشان کرده تا وی را از هراس تنبیه خانواده به

سبب گم کردن پولی که برای خریدن ماهی قرمز شب عید گرفته رهایی بخشد. مهاجر افغان دلتنگ در این فیلم با دخترک همچون خواهر کوچک خود سخن گفته و برای حل مشکلش تلاش می‌کند. اما این عباس کیارستمی بود که با فیلم طعم گیلان (۱۳۷۶) و در کنار حدیث اختلاط مرگ و زندگی، چنان تصویر پر قدرتی از تهران امروز را به پرده کشید که یافتن هر جایگزینی به جای یکی از سه چهرهٔ دخیل در آن غیرممکن است. و این چنین است که سه شخصیت ترک، سرباز و افغانی مسئولیت ساخت این تصویر و ارائهٔ آن را به تماشاچی مجذوب و مفتوح سینما بر عهده دارند. و بالأخره سینمای قدرتمند ایران از طرح نقش اساسی قوم مهاجر در جامعه به عنوان «سازندگان بی‌نام و نشان بازسازی ایران» غافل نبوده است. در این راستا دو فیلم باران اثر مجید مجیدی (۱۳۷۹) و سگ‌کشی بهرام بیضائی (۱۳۸۰) خلق می‌شود تا حکایتی جاودانه باشد از زندگی پر تب‌وتاب جماعتی سخت‌کوش و تأثیرگذار که دیگر مشکل بتوان از حضورشان غافل شد و از کنارشان بی تفاوت گذشت.

همزمانی دو موج مهاجرت، یکی مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور و دیگری مهاجرت خارجیان به ویژه افغانی‌ها و عراقی‌ها به ایران از ویژگی‌های تاریخ معاصر است که بدون شک هر دو از جمله مهم‌ترین عوامل مهم تحولات جامعهٔ امروز ایران بشمار می‌روند. اما بر عکس پدیدهٔ مهاجران ایرانی به خارج از کشور، مقولهٔ مهاجران افغانی علیرغم تنش‌های موجود و شاید درست به همین دلیل کمتر مورد نقد و تحلیل مجامع روشنفکری قرار گرفته است. هدف از نگارش این مقاله نه رفع مشکلات موجود بر سر سیاست‌های اتخاذ شده حول بازگشت مهاجران افغانی و نه صد البته نفی معضلات حاصل از حضور وسیع، غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل کنترل گروهی است که بعضاً ناخواسته و یا تحت فشار و به امید یافتن سر پناهی عزم ایران کردند، بلکه پیشنهاد رویکردی از نگاه مردم‌شناسی است به واقعیتی که به یکی از مهمترین معضلات اجتماعی دو دههٔ گذشته تبدیل شده است. در این رویکرد دو پدیدهٔ مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور و افغان‌ها به داخل ایران با هم مرتبط دانسته شده است، زیرا که این هر دو تابعی است از مقولهٔ مهاجرت مورد چالش در سطح جهانی که از طرفی اجتناب‌ناپذیر و از طرف دیگر بی‌بازگشت به نظر می‌رسند. این مقاله در ادامه و با اشاره‌ای هر چند کوتاه به عمق تاریخی حضور افغانان در ایران و وسعت ارتباطات میان دو ملت افغانی و ایرانی بر ارزیابی تأثیراتی تأکید می‌کند که این حضور گسترده در حوزهٔ اقتصادی به‌ویژه در منطقهٔ خراسان ایجاد کرده است و همچنین حرکت‌هایی که در گرو سی سال همنشینی هر چند پر تنش بر پیکرهٔ جامعه احساس می‌شود.

مختصری تاریخی

تاریخ ارتباط میان افغانستان و ایران در واقع به زمان‌هایی دورتر از شکل‌گیری حکومت‌های فعلی و به طور دقیق به رقابت‌های میان دو امپراطوری قدرت‌مند منطقه یعنی هند و ایران و یا سلسله مغول و سلسله صفوی باز می‌گردد؛ یعنی به دورانی که نفوذ حکومت ایران تا غرب ناحیه‌ای که امروز افغانستان می‌نامیم کشیده شده و مناطقی چون هرات، هلمند و قندهار را در برمی‌گرفت. در نگاه تاریخ‌دانان، فتح هندوکش توسط شاه‌عباس در گرایش قوم هزاره به مذهب شیعه بی‌تأثیر نبوده است.^۱ نتیجه اینکه دشت بزرگ خراسان هر چند با محدوده جغرافیایی متغیر در دوران مختلف، تا قبل از مرزبندی میان هرات و مشهد که به نیمه قرن هیجدهم میلادی برمی‌گردد، واحدی یک‌پارچه قلمداد می‌شده است. در سال ۱۸۰۱ یک نقشه بردار انگلیسی هنوز هرات را جزء ممالک محروسه قاجار و یا پارس قلمداد می‌کند.^۲



ریشه شکل‌گیری یک دولت واحد در افغانستان به سال ۱۷۴۷ و ایجاد امپراطوری درآنی برمی‌گردد که از همان آغاز نه تنها از طرف همسایگان خود که از طرف اقوام مختلف داخلی تحت فشار و مورد هجوم قرار داشت. بالاخره حکومت قاجار بعد از شکست در سه لشکرکشی در سال‌های ۱۸۳۷، ۱۸۵۲، و ۱۸۵۶ از هرات چشم پوشید و حکومت انگلیس که همیشه نگران نفوذ روسیه در منطقه بود در ایجاد موافقت‌نامه پاریس در سال ۱۸۵۷ میان انگلیس، افغانستان و ایران نقش کلیدی را در پایان‌دادن به ادعای ایران بر انضمام هرات بازی کرد.^۳ اما این مرزبندی که بدون شک آغاز دوران جدیدی در تحولات حکومت‌های منطقه به حساب می‌آید، نه به معنای پایان ارتباط میان دو خطه شرقی و غربی این دشت پهناور و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری یکی از دیگری بوده و نه هرگز باعث جدایی میان مردمان این ناحیه شد که به دلایل مختلف و در گرو تداوم بده و بستان‌ها به رفت‌وآمدهای خود تا به امروز و به گواه حضور گسترده مهاجران افغانی در ایران ادامه داده‌اند.

به این ترتیب می‌توان گفت که وابستگی تجاری، مالی، پولی و سیاسی به هند بریتانیا، اتحاد درونی و تدریجی اقوام و شکل‌گیری یک دولت شاهنشاهی تحت رهبری کابل و بالاخره قدرت‌گرفتن قوم پشتون و یا پشتون‌های پیرو مذهب حنفی که به عنوان سه عامل عمده تحولات افغانستان در سراسر قرن نوزدهم به حساب می‌آیند، بر تحولات جامعه ایران بی‌تأثیر نبوده است. برای نمونه باید به سیاست برتری‌طلبانه حکومت افغانستان به‌ویژه در دوران عبدالرحمان (۱۸۸۱-۱۹۰۱)^۴ اشاره کرد که با حمایت‌های خاص از قوم پشتون باعث منزوی شدن دیگر اقوام و ادیان به‌ویژه قوم هزاره شد که بعد از جنگ‌های سه ساله (۱۸۹۳-۱۸۹۱) از جمله عوامل عمده مهاجرت این قوم به طرف ایران ذکر شده است.^۵ و گویی تا سال ۱۹۷۰ و قدرت‌گیری احزاب کمونیست که به دوران جهاد منتهی شد تعقیب شده است. به عبارتی دیگر به همان اندازه که رضا شاه پهلوی و سپس پسرش، محمدرضا با هدف ایجاد وحدت ملی بر شیعه‌بودن ایران تأکید داشتند، عبدالرحمان نیز بر سنی‌بودن افغانستان تأکید ورزیده و اقوام شیعی به‌ویژه هزاره‌ها را از مهاجران ایرانی قلمداد می‌کرده است.^۶ به نظر موسوی در نتیجه این سیاست برتری‌طلبانه و یا این مهاجرت‌ها تعداد ۵۰۰۰ افغانی در سال ۱۸۵۰ در تربت جام و باخرز (واقع در نوار مرزی خراسان رضوی امروز) سکونت داشته‌اند که تعداد ۱۵۰۰۰ نفر در زمان عبدالرحمان به آنان اضافه می‌شود که در واقع ۹۰ درصد جمعیت منطقه را در آن زمان تشکیل می‌داده‌اند.^۷

اما ارتباط میان افغانستان و ایران را نمی‌توان منحصر به مهاجرت‌های سیاسی دانست، زیرا که مصیبت‌های طبیعی برای مثال قحطی و خشکسالی و نیز شیوه زندگی ایلاتی خود از جمله

عوامل مهاجرت‌های فصلی در منطقه حتی در دوران معاصر بوده است. الساندر و مانسوتی از این مهاجرت‌ها با عنوان «شیوه زندگی» ای یاد می‌کنند که در زمره مراسم و سنت‌های مهم برای رشد و بلوغ مردان به حساب می‌آیند.^۸ شاید به همین دلیل نیز ملت افغان خود را ملت همیشه مسافر نیز می‌داند. این عوامل در ادامه روند خود به ایجاد رفت‌وآمدهای منظمی انجامید که از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد هر چند با شدت و ضعف اما بی‌وقفه ادامه داشته است. برای مثال تعداد بی‌شماری از هزاره‌ها در این رفت‌وآمدها و از اواخر قرن نوزدهم میلادی در شهرهای مختلف خراسان و روستاهای مجاور مرز به‌ویژه در امتداد رودخانه جام از شاخه‌های هریرود برای همیشه ساکن شدند که به قوم بربری و یا خاوری معروف‌اند. نیز در روند این حضور به‌ویژه در دوران بعد از انقلاب ۱۳۵۷ برخی چهره‌های سیاسی - ملی و ورزشی همچون خداداد عزیزی را به جامعه ایران عرضه کرده‌اند.

نباید فراموش کرد که در کنار این مهاجرت‌های فصلی یا دائمی، موقعیت جغرافیایی ایران و قرارگرفتن بر سر راه عتبات عالیات، کربلا و نجف، و همچنین مکه معظمه کشور ایران را از دیرباز محل گذر کاروان‌های زیارتی - تجاری هندی و افغانی قرار داده که در گسترش و حفظ ارتباطات فرامرزی میان ساکنان منطقه بی‌تأثیر نبوده است. به علاوه، به علت طولانی‌بودن سفر و نیز به علت جاذبه خاص مراکز زیارتی مثل امام رضا (ع) در مشهد برای اهل تشیع، مقبره جامی و یا ابوبکر تایب‌الدین در تربت‌جام و تایباد برای اهل تسنن و همچنین زیارت پیران و عارفان صوفی چون قطب‌الدین حیدر، شیخ ابوالقاسم گورکانی، امامزاده حمزه و امامزاده مرتضی در اطراف کاشمر و تربت‌حیدریه که همزمان مورد استقبال هر دو گروه مسلمانان اهل تشیع و اهل تسنن است، عده‌ای در طول این سفرها رحل اقامت گسترده و تشکیل خانواده می‌داده‌اند.^۹



هرچند مهاجرت افغان‌ها به ایران در دوران معاصر که از سال‌های ۱۳۵۰ آغاز شد دارای ابعاد تازه‌ای است و شدت دیگری گرفته است، اما گویی از همان منق تاریخ ای تبعیت می‌کنند که بر ضرورت‌های اقتصادی - تجاری، سیاسی، خانوادگی و مذهبی استوار است. به این ترتیب می‌توان از عواملی چون خشکسالی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۱ در افغانستان، رشد درآمدهای نفتی و ایجاد بازار کار در ایران در دهه ۵۰، تحولات سیاسی که در نهایت در سال ۱۳۵۸ به اشغال کشور همسایه توسط اتحاد جماهیر شوروی سابق انجامید، اشاره کرد که به موازات عواملی چون مسائل خانوادگی و سفرهای زیارتی (که در کنار عربستان سعودی و عراق، سوریه نیز به آن اضافه شده است) از جمله دلایل اصلی مهاجرت‌های سال‌های اخیر اند. این مهاجرت‌ها بر اساس منابع رسمی به اقامت دو میلیون و نیم افغانی در ابتدای سال‌های ۱۹۸۰ و سه میلیون در سال ۱۹۹۱ در ایران منتهی شد^{۱۱} که گویی بعد از اولین موج‌های بازگشت سازماندهی شده اما نامنجم از سال ۲۰۰۳ با همکاری سازمان ملل به یک میلیون و چهارصد هزار نفر در سال ۲۰۰۴ و بنا بر آمار رسمی به حدود یک میلیون نفر در سال ۲۰۰۶ تقلیل یافته است.^{۱۲} بدون تردید ارائه ارقامی دقیق تقریباً غیرممکن است چرا که هم‌مرزها انعطاف‌پذیر اند و کسب اطلاع از عبور و مرور نامنظم (بنخوانید قاچاقی) ممکن نیست و هم اختلاط عمیق خانواده‌های افغانی به دلایل زناشویی و تجاری با خانواده‌های ایرانی شناسایی کردن افغان‌ها را از ایرانی‌ها مشکل کرده است. به علاوه، هر از چندگاهی از طریق منابع رسمی از حضور قشر جدیدی در جامعه ایران آگاه می‌شویم که سرخ آن اگر نگوییم کاملاً، اما تا اندازه زیادی به حضور قوم مهاجر افغان و تحولات حاصل از حضور طولانی مدت آنان بر می‌گردد. این جمعیت حدوداً هشتاد هزار نفری، البته تا اطلاع ثانوی، که در اصطلاح روزنامه‌نگاران و مسئولین حکومتی به مشکوک‌الهویه یا مشکوک‌التابعیت معروف شده‌اند، فاقد مدارک شناسایی و یا مدارک شناسایی معتبر اند که خود به گره کور معضلات اداری تبدیل شده است.^{۱۳} اکثر این قشر مشکوک‌الهویه متشکل از فرزندان خانواده‌های افغانی و یا زوج‌های مختلط افغانی - ایرانی اند که از طرفی به دلیل عدم ثبت ازدواج والدین خود از داشتن هرگونه مدرک شناسایی محروم اند و از طرف دیگر به سبب فشارهای کنونی بر روی مهاجران برای بازگشت به وطن‌شان از ابراز هویت اصلی خود نیز ابا دارند.

اگر در ظاهر وزنه ارتباطات فرامرزی میان ایران و افغانستان در دوران معاصر به یک طرف نگر انداخته باشد اما نباید فراموش کرد که در دوران حکومت پهلوی قوانینی چون اجباری - شدن سربازی در اواسط دهه ۱۳۰۰ و یا ممنوعیت حجاب در سال ۱۳۱۴ از جمله عوامل مهاجرت ایرانیان به افغانستان قلمداد شده است. به علاوه وسعت ارتباطات میان دو شاخه

شرقی و غربی دشت خراسان در گرو بده‌ویستانی است بسیار غنی‌تر که به‌ویژه حول متون ادبی عرفانی فارسی اعم از قدیم و نو چرخیده و به هیچ وجه در انحصار پدیده مهاجرت که یکی از اجزای این ارتباطات است قرار نمی‌گیرد. نقش کلیدی شخصیتی چون جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی، یکی از رهبران جنبش مشروطه ایران را نیز باید در همین راستا ارزیابی کرد که آرامگاهش در دل دانشگاه کابل قرار دارد و شاهد توانمند دیگری است از قدمت این ارتباط، و عمق و پیچیدگی آن. او که امروز هویت‌اش مورد کشمکش لفظی میان تاریخ‌دانان افغانستان و ایران قرار دارد^{۱۲} و هریک زادگاهش و اصلیت‌اش را از آن ملیت خود می‌داند،^{۱۳} در سال‌های ۱۸۶۸-۱۸۶۶ اوقاتی را در شهرهایی چون قندهار، غزنه، و کابل سپری کرده و تخلص افغانی را در ترکیه برای گرفتار نشدن به دست مأموران عثمانی برگزیده که بعد از قتل ناصرالدین شاه موظف به تحویل چهره‌های مشکوک به حکومت ایران شده بودند. نیز به همت و پشتیبانی اوست که چهارمین روزنامه فارسی زبان شمس‌النهار در زمان امیر شیرعلی خان پادشاه وقت افغانستان در کابل در سال ۱۸۷۳ به چاپ رسید. او در سال ۱۸۹۷ فوت کرد و جسدش نه سال بعد به دولت افغانستان تحویل داده شد.

پیش از اینکه عجلانه نقطه پایانی برای این ارتباطات دیرینه متصور شویم اشاره به تازه‌ترین حلقه‌های ارتباطی در ابعادی به مراتب محدودتر که در دوران بازسازی افغانستان ظهور کردند، ضروری به نظر می‌رسد. در واقع با پایان حکومت طالبان و بعد از انتصاب حامد کرزای به ریاست دولت موقت در زمستان ۱۳۸۰، بارها به حضور وسیع ایرانیان در سازمان‌های بین‌المللی و جمعیت‌های عام‌المنفعه و خیرخواهانه اشاره شده است که اکثراً از میان مهاجران ایرانی ساکن آمریکا و اروپا برخاسته‌اند و بعضاً هرچند شاید ناگزیر، افغانستان را به نوعی جایگزین وطن آباء و اجدادی خود قرار داده‌اند.

خراسان بزرگ: چهارراه کلیدی و حیات اقتصادی منطقه

بدون تردید نقطه آغاز تحولات در منطقه را می‌توان با دو واقعه مهم تاریخی یعنی پیروزی انقلاب ایران در بهمن ۱۳۵۷ و دیگری اشغال افغانستان توسط ارتش اتحاد جماهیر شوروی در دسامبر همان سال مرتبط دانست. این نقطه آغاز حرکتی بود که می‌رفت تا سال‌ها بعد استان خراسان را به چهارراه ارتباطی میان شرق و غرب و میان آسیای مرکزی و خلیج فارس تبدیل کند. در طی این دوران از طرفی ایران با سیل مهاجرت افغانان روبرو شد که جمهوری اسلامی را به عنوان سرپناهی امن برای فرار از تشنج‌های حاصل از حضور ارتش بیگانه روس انتخاب کردند و از طرفی دیگر تولید آستان قدس و جهاد کشاورزی بعد از انقلاب با کمک

بسیج مردمی دست به حرکت‌های بنیادینی به‌ویژه در حوزه راه‌سازی و برق‌رسانی زدند که روند توسعه روستایی بود.^{۱۵} مسلماً وقایع مهم دیگری در به‌ثمر رسیدن موقعیتی که امروز منطقه خراسان پیدا کرده است، نقش داشته‌اند که برای نمونه باید به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ظهور جمهوری‌های مختلفی در آسیای مرکزی، جنگ و جهاد در افغانستان، توسعه و رشد بندر آزاد جَبَل علی در دوی، دوران سازندگی به رهبری هاشمی رفسنجانی ریاست‌جمهور وقت ایران اشاره کرد. شاید بتوان گفت که زنده‌شدن اسطوره شاهراه جاده ابریشم و تلاش در بازسازی آن در عین یادآوری اهمیت تاریخی این منطقه، در واقع به ضرورت الحاق آن به اقتصاد جهانی در دوران سازندگی تأکید داشت. حیات دوباره سازمان اکو به‌ویژه از سال ۱۹۹۲ با قبول هفت عضو جدید^{۱۶} در کنار سه کشور بنیان‌گذار ایران، پاکستان و ترکیه، در تشدید این روند و تقویت مبادلات منطقه‌ای میان مردان و زنانی که در قالب صنعتگر، کارگر و یا کارگر فصلی، مهاجر، تاجر و قاچاقچی، صراف و حواله‌دار، زائر، مسافر و سیاح، پناهنده، مجاهد و مبارز ظاهر می‌شدند، سهم قابل ملاحظه‌ای داشته است.

در کوران چنین حوادثی مهاجرت دو میلیون و اندی افغان به ایران را نمی‌توان کاملاً خودخواسته و غیرتحمیلی دانست. به علاوه افغان‌ها با ایمان به اینکه همیشه حاصل دسترنج و تلاش خود را خورده‌اند، خاطره ورودشان را هنوز فراموش نکرده و از استقبال ایرانیان به سان انصار که آغوش گرم خود را بر روی مهاجرین گشودند، سخن می‌گویند. «اسلام مرز ندارد» جمله‌ای است که چنان در حافظه مهاجران افغانی نقش بسته که از تکرار آن دل نمی‌کنند؛ شاید برای اینکه خود قبول کنند که زمان بسیار تغییر کرده است و حامی اصلی‌شان دیگر در صحنه نیست که پشتیبان آنها باشد. نیز شاید برای تسلی خود است که در ادامه می‌گویند: «اما امروز اگر امام زمان هم بیاید، به دلیل نداشتن کارت اقامت راهش نخواهید داد!»^{۱۷}

به گفته یکی از مسئولین، نتیجه این استقبال و سیاست درهای باز دهه ۶۰ این شده که دیگر شاید به سختی بتوان در بعضی مناطق مهاجران را از انصار باز شناخت! و این بدین معنی است که افغانی‌ها از اولین دقایق حضور در ایران به کسب و کار و تلاش برای ادامه حیات و به جستجوی امرار معاش پرداختند و چنان در بعضی حرفه‌ها خود را تثبیت کرده‌اند که پیدا کردن جایگزینی بهتر از آنان دیگر امکان‌پذیر نیست. برای نمونه مهاجرین افغانی ساکنان سرسخت و ثابت میادین شهرهای بزرگ ایران اند و حضورشان به مثابه آژانس‌های کارمایی معتبر و مستقل است که در تمام ساعات روز و در تمام فصول سال محال است دست رد به سینه یک متقاضی بزنند. چنان در بعضی از کارها مانند چاه‌کشی از خود مهارت نشان داده و تثبیت شده‌اند که با وجود ممنوعیت قانونی استخدام کارگران افغانی حتی شهرداری‌ها از

وجودشان بی بهره نمی ماند. کارهای تخصصی دیگری خارج از وادی ساخت و ساز نیز به ویژه اغلب به دست کودکان و زنان افغانی انجام می شود که برای نمونه می توان به جداکردن پرچم گل زعفران اشاره کرد و اگر کسی در فصل پاییز بخت رفتن به گلشهر را داشته باشد که معروف ترین حومه افغان نشین شهر مشهد است، حجم زیاد گل های بنفش زعفران در کنار پیاده روها چشمانش را خیره خواهد کرد. هم چنین آنها در شکستن پسته، به ریسمان کشیدن دانه های تسبیح، سرایداری منازل، دامداری، کارگاه های فرش و دوخت و دوز لباس، صنعت بسته بندی، تولید کرم ابریشم، پارچه رسی، مزارع و... مشغول اند. بیرون راندن افغان ها در بعضی از این فعالیت ها هزینه سنگینی بر دوش کارگاه ها خواهد گذاشت. زیرا نه فقط افغان ها در مقایسه با کارگران ایرانی دستمزد کمتری دریافت می کنند، بلکه کارگران ایرانی مورد نیاز در بعضی مناطق برای یافتن کار به خارج و یا به شهرهای دیگر مهاجرت کرده اند.

اما کارگران افغانی نه همه بی تخصص و بدون سرمایه هستند و نه همه نیز از ذوق و ابتکار خالی. به همین دلیل نیز عده ای از آنان به تدریج به حلقه های واسطه ارتباطات فرامرزی میان تجار ایرانی و تجار افغانی حاضر در دویی و افغانستان تبدیل شده اند. اولین نشانه موفقیت مهاجران در تجارت نیز بازار عباسقلی در مشهد است که به لطف زائرانی که زیارت علی - ابن موسی الرضا (ع) را با بازدید از راسته بازار افغانی مجاور آن را در هم ادغام می کردند، مدت هاست آوازه اش در چهار گوشه ایران پیچیده است. اگر یکی ضامن آهو و دل های شکسته بود، دیگری شهرتش را مدیون عرضه اجناس و به ویژه پوشاک ارزان قیمتی است که ضامن کیف پول زواری بود و هست که مایل به خرید جنس متبرک و از آب گذشته اند. امروز نیز بازار عباسقلی معروف و با سابقه در کنار نام های معتبر دیگری همچون بازار کیش، بازار ترک و بازار روس برای جذب مشتری می درخشد و پاساژهای جدیدی در مشهد و یا تهران از چنین نامی لااقل در اول کار خود برای رونق گرفتن استفاده می کنند. افغانی، خود با طعنه اما با ظرافت همیشگی اش می گوید: «کالای دوخت دست ما واقعاً خارجی است!» و اشاره دارد به اینکه هنوز خود را خودی نمی داند. همچنین لازم به یادآوری است که عمق مناسبات اقتصادی ایران و افغانستان و اقبال تولیدات و کالاهای ساخت وطن نیز در افغانستان به لطف و ضمانت این حلقه های رابطی میسر بوده است که تجارشان از هر دو طایفه اهل تسنن و تشیع سال هاست طرف تجاری کارخانه ها و کارگاه های ایرانی قرار دارند. برای نمونه بد نیست بدانیم که از سال ۲۰۰۳ افغانستان از مقام ۲۵ در واردات لباس های دوخت ایران اعم از بچگانه و بزرگسال به مقام هفتم ارتقاء یافته است. ایران خودرو نیز با ایجاد خط تولیدی در مشهد صادرات به آسیای مرکزی و افغانستان را در برنامه های آتی خود گنجانده است.

در مقایسه با ۴۰ سال پیش حیات اقتصادی مشهد و هرات چنان در هم تنیده است که مشکل بتوان از یکی بدون دیگری سخن به میان آورد. شاید به همین دلیل است که نام خراسان بزرگ به مثابه واژه‌ای جدید در ادبیات حاضر جای باز کرده است. در واقع مردم سیستان، زابل، نیروز، هرات، فراه و هر سه استان خراسان شمالی، رضوی و جنوبی به لطف کالای ترانزیت و معافیت‌های گمرکی متعدد و رشد تجارت چمدانی (ثبت گریز) است که امرار معاش کرده و در تقویت و استحکام روابط مرزی نقش بازی می‌کنند. شش مدخل ورودی رسمی، دوغارون، یزدان، دوکوهانه، میل ۷۳ و میل ۷۵، و زابل امکان ارتباطات منظم میان خراسان و افغانستان را به وجود آورده‌اند. به علاوه گمرک سرخس در مرز ترکمنستان برای مقابله با تعرفه‌های سنگین اعمال شده برای بعضی از کالاها فرصت دیگری است برای صادرات جنس به افغانستان.^{۱۸} لازم به یاد آوری است که در آینده‌ای نزدیک و به لطف کمک‌های بشردوستانه ایران به افغانستان مرز یزدان از طریق راه‌آهن تربت-حیدریه-سنگان به هرات که در فاصله ۱۸۰ کیلومتری آن قرار دارد متصل خواهد شد که در واقع قدم دیگری است در گسترش راه‌آهن اروپا به شرق و یا توسعه روابط افغانستان با غرب.

از جمله اقلام مهم این مبادلات که به‌خصوص در دوره طالبان در کنار تجار بزرگ مرکز-نشین حتی پای خانم‌های طبقه متوسط و شیک مشهدی، تهرانی و اصفهانی را نیز به زابل باز کرد،^{۱۹} می‌توان به تلفن‌ها، ساخت آلمان و وسایل صوتی-تصویری و کامپیوترهای دست دوم، پارچه، چای، لوازم آرایشی نامرغوب و بلور یا شیشه افغانستان، آرد، دارو، پودرهای شوینده، مواد غذایی، و کالاهای پلاستیکی در کنار اقلام سنگین‌تری چون آسفالت، سیمان، آهن، بنزین، و نفت از طرف ایرانی اشاره کرد. هر چند ارزیابی دقیقی از میزان این صادرات و یا واردات به دلیل حجم مبادلات ثبت گریز غیر ممکن باشد اما نمی‌توان اهمیت و نقش آن را در تحولات منطقه و حرکت‌های اقتصادی موجود نادیده گرفت. برای مثال باید به سرمایه-گذاری‌های قابل ملاحظه مردمی در ساخت و ساز منازل مسکونی، مدرسه، مسجد، جاده، و پل در نوار مرزی، به رشد سریع وسایل حمل و نقل، تعاونی‌های مسافربری و شرکت‌های حمل بار و نیز حضور چشمگیر مرزنشینان و به‌ویژه زنان در انتخابات اشاره کرد. در ضمن نباید فراموش کرد که رقابت دو اتاق بازرگانی مشهد و زاهدان از اواخر دهه ۷۰ بر سر پیشنهاد کوتاه‌ترین راه ترانزیت به افغانستان یعنی راه چابهار-زاهدان-زابل و دیگری امن‌ترین راه یعنی راه بندرعباس-تهران-مشهد-دوغارون فقط در گرو منافع عظیمی قابل درک است که از این راه پر در آمد نصیب تجار محلی می‌شود. باز در همین راستا باید به تلاش بی‌سابقه نماینده اصلاح طلب خواف و رشتخوار اشاره کرد که از سال ۱۳۸۰ برای موفقیت در جلب

حمایت نمایندگان مجلس جهت اتصال راه آهن تربت حیدریه به خواف و سنگان به عنوان شرط ضروری توسعه راه آهن شرق به غرب و امتداد آن تا هرات کوشیدند. تلاش‌هایی از این دست را باید به مثابه تغییر نگاه به مرز همسایه شرقی دانست که نه تنها تجار بلکه وزیر و وکیل را نیز شامل شده است.

بدون شک در روند این تحولات انعطاف‌پذیری اقوامی چون بلوچ، زابلی، و هزاره نقش داشته‌اند که به حلقه‌های ارتباطی میان دو شاخه شرقی و غربی دشت خراسان از یکسو و آسیای مرکزی و خلیج فارس از سوی دیگر بدل شده‌اند. ضرب‌المثل‌های موجود خود گویاترین حکایت این انعطاف‌پذیری و هشیاری مردم منطقه در این رابطه است. از جمله آن‌که «یک بلوچ واقعی کسی است که صبحانه‌اش را در زاهدان صرف کرده باشد، نهارش را در کوئته و شامش را در نیمروز» و یا «یک تاجر موفق و واقعی کسی است که همسری در کوئته، همسر دیگری در هرات و بالأخره همسر سومی در اصفهان داشته باشد!» اما این انعطاف‌پذیری در واقع به رشد و توسعه دو بنگاه اقتصادی نو پا تکیه زده است که حیات و رونق خود را مدیون ارتباط منظم میان اقوام منطقه هستند. به این ترتیب دو حرفه کلیدی یعنی شرکت‌های به قول افغان‌ها بارچلانی (حمل و نقل) و دیگر شبکه‌های مالی و یا حواله‌داری به مثابه شاه‌رگ‌های حیاتی این ارتباطات عمل می‌کنند که طول و عرض مرزها را از طریق خطوط تلفن ماهواره‌ای برای ارسال پول یا کامیون‌های بزرگ و کوچک برای ارسال کالاها درهم می‌نوردند. به این ترتیب اگر قوانین ارسال پول به ایران بنا بر تحریم‌های بین‌المللی سخت‌تر شود، مشکلات عدیده‌ای برای بانک‌های هرات به‌ویژه بانک‌الحبیب پدید خواهد آمد که ۸۰ درصد از مراجعین‌شان با ایران داد و ستد دارند. همچنین اگر بنا بر قوانین بانکی افغانستان ارسال پول فقط با دلار و یورو ممکن باشد، حواله‌داری و بانکداری اسلامی بدون داشتن لشکری متخصص و گیشه‌ای درخور این نام، حریف همه متقاضیان بوده و در خلع-سلاح کردن قوانینی این چنینی در تمام منطقه بی‌رقیب جلوه می‌کند.^۲

افغانستان، سرزمین فرصت‌ها

نگاه حاکم به افغانستان نگاه به کشوری است دائماً در جنگ و محکوم سیاست‌های کشورگشایی همسایگانش: هند بریتانیا، روسیه کمونیست، و پاکستان. رئیس اداره اتباع بیگانه در مشهد در سال ۲۰۰۵ و در پی سیاست‌های ترغیب به بازگشت اظهار می‌کند: «تاکی می‌خواهید نام شما آواره باشد؟». او در استفاده از کلمه «آواره» هیچ تردیدی به خود راه نمی‌داد،^۳ هرچند به سختی می‌توان این تصویر را نادرست دانست. افغانی‌ها خود نیز خود را «گروگان تاریخ» و

ملعبه‌ای در دست قدرت‌های بزرگ قلمداد می‌کنند. نیز قربانی خشکسالی سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۷۲، اشغال ارتش بیگانه در سال ۱۹۷۸، جنگ‌های داخلی میان مجاهدین و حکومت وقت در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۲، ورود طالبان به کابل و سرنگون‌شدن دولت برهان‌الدین ربانی در سپتامبر ۱۹۹۶، و بالاخره حمله آمریکا به افغانستان که در واقع پاسخی بود به حملات انتحاری به دو برج تجارت جهانی در نیویورک در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱. همه این‌ها حکایتی از سی سال درگیری است که نتیجهٔ بلافصل آن مهاجرت شش میلیون افغانی به خارج از این کشور و میلیون‌ها جابه‌جایی در داخل آن بوده است؛ به گونه‌ای که از نظر تعداد، افغان‌ها بزرگترین ملت مهاجر تحت کنترل سازمان ملل محسوب می‌شوند. هرچند این نگاه مبنی بر واقعیات موجود باشد اما همانطور که الساندرو مانسوتی یکی از خبره‌ترین تحلیل‌گران افغانستان اشاره کرده، همهٔ واقعیت نیست. بدین معنی که در مقابل این وقایع شوم و این تاریخ غم‌انگیز نباید تصور کرد که افغانی فقط قربانی و منفعل بوده و یا دست روی دست گذاشته و نظاره‌گری بی‌هدف و در انتظار کمک بوده است، بلکه مصیبت‌های زندگی و دربدری‌های او را به خلق فرصت‌هایی واداشته که همچنان در تقویت روابط قومی و انسجام آن تا به امروز موفق باشد. در واقع این سه دهه درگیری و جنگ از طرفی باعث حضوری دگرگونه برای ملت افغان در منطقه شد و از طرفی دیگر نیز فرصتی تازه برای سازمان‌دهی جامعهٔ افغان و ایجاد رابطه با همسایگانش پدید آورده که جمله عوامل مهم انسجام منطقه به حساب می‌آیند. به عبارت دیگر صدماتی که بسیاری در این سه دهه متحمل شدند نباید مانعی بر سر راه دیدن فرصت‌هایی باشد که در جریان حوادث به دست افغان‌ها و بخصوص به یمن حضور مهاجران افغانی در همسایگی ایران و در خاک افغانستان خلق شد. در ادامه و برای درک بیشتر به توصیف مختصری از چند نمونه می‌پردازیم.

نمونهٔ اول - آقای عظیمی که یکی از اعضای خوش نام اتاق بازرگانی هرات که خود را هراتی معرفی می‌کند در اواسط دههٔ ۱۹۷۰ عازم ایران و شهر مشهد شد. در همانجا بعد از چند سال یا یک دختر افغانی ازدواج کرد و به تجارت پرداخت. بعد از فروپاشی حکومت طالبان درحالی‌که خانواده‌اش جهت ادامهٔ تحصیل فرزندان و آسایش بیشتر همچنان در مشهد باقی ماندند و خود او به افغانستان بازگشت تا در کنار خانوادهٔ برادرش زندگی کند؛ هرچند که به دلایل خانوادگی به طور منظم به ایران رفت و آمد می‌کند.^{۲۲} آقای عظیمی امروز ریاست و مسئولیت زنجیره‌ای از شرکت‌های تجاری-صنعتی را در منطقه به عهده دارد که در دوران مهاجرت و با همکاری و مشارکت ایرانیان تأسیس کرده است. از این جمله است یک کارخانهٔ

مواد غذایی به نام «پگاه» در هرات، یک شرکت صادرات و واردات به نام «خراسان بزرگ» در مشهد و بالاخره یک خط بیسکویت‌سازی به نام «هرات برکت» در تاشکند. در کنار این مسئولیت‌ها، ریاست ثبت شرکت‌ها در اتاق بازرگانی هرات نیز بر عهده اوست. شبکه‌های خانوادگی - حرفه‌ای، او را از طرفی به آسیای مرکزی، ایران و دویی و از طرفی دیگر به آمریکای شمالی و اروپا پیوند می‌زنند.

نمونه دوم - زنجیره تجاری - صنعتی بسیار معروف خانواده صافی. اولین قدم جهت تأسیس یک شرکت به ابتکار دو برادر در سال ۱۹۸۵ برداشته شد که هدفش صادرات کشمش و برگه به خاورمیانه (بویژه سوریه، عمان و مصر) از طریق بندرعباس و به هند از طریق پیشاور یا چمن پاکستان است. با رشد صادرات و واردات، پنج تن از پسران یکی از صافی‌ها به تأسیس شرکی تجاری پرداختند که یکی از شعبه‌های آن در دویی و دیگری در ازبکستان است. برادران و پسران صافی حمل‌ونقل کالاهای خود را به شرکت‌های ترانزیت ایرانی سپردند. برای مثال می‌توان از شرکت حمل‌ونقل دریایی جمهوری اسلامی که در واردات روغن ماشین از مالزی و سنگاپور و یا از «کیهان ترابری» و «افغان توس» که در حمل‌ونقل زمینی با صافی همکاری می‌کنند نام برد. پسران صافی همچنین در صنعت هتل‌سازی در استانداردهای بین‌المللی سرمایه‌گذاری کرده‌اند. برای مثال هتل صافی لندمارک در شهر کابل در دل مرکز تجاری «سیتی‌ستتر» از تخصص معماران ایرانی، سرمایه‌گذاری یک گروه صنعتی اماراتی به نام «الغریر»، از مدیریت هندی‌ها و بالاخره از خدمه افغانی استفاده می‌کند. مبل‌های این هتل ساخت ایران است و مواد غذایی (مواد پروتئینی، مرباجات، نوشابه و کنسروها) نیز به طور منظم از ایران وارد می‌شوند. صافی هتل دیگری به نام مارکوپولو را در هرات که موطن پدر بزرگ اوست، به اجاره داده و نیز در حال تکمیل برج دو قلوئی تجاری هرات و یک مجتمع آپارتمانی است؛ در عین آن‌که در تجارت گچ، آهن و سیمان بی‌رقیب به نظر می‌رسد.



به همت حاج سخی صافی پروژه‌های آتی این مجموعه حول صنعت هوایی متمرکز خواهند شد و امید حاج سخی ایجاد ارتباط هوایی میان افغانستان با سه کشور هند، دوبی و ایران در آینده نزدیک است. بی‌شک آینده این گروه تجاری با بازگشت خواهران و برادران جوان مشغول به تحصیل در آمریکا که در رشته‌های مدیریت، تجارت و معماری مشغول تحصیل‌اند، دستخوش تحولات دیگری خواهد شد.

نمونه سوم - آقای کوثری. آقای کوثری در سال‌های قبل از انقلاب مالک هتلی در شمس - العماره بود و نیز از طریق بندر خرمشهر به واردات اجناس لوکس و تزئینی از هند می‌پرداخته است. بعد از انقلاب سال‌ها واسطه واردات وسایل جراحی از آلمان بوده که از حمایت سازمان‌های بشردوستانه در کردستان و عراق بهره می‌جسته است و زمانی دیگر نیز از واسطه - های واردات پوشاک از تایلند به ایران بوده است. گویا برای مدت ده سال به ژاپن رفته و سپس از فرصت مهاجرت به آلمان برخوردار شده و در شهر هامبورگ اقامت گزیده است و هنوز هم مقیم آنجاست؛ در حالی که فرزندانش در کانادا به سر می‌برند. او همه ساله و به جهت ضرورت شغلی به هرات سفر می‌کند. او با دو خواهرزاده‌اش همکاری می‌کند که در صنف طلاسازی و تلافروشی مشغول به فعالیت‌اند و یکی از آنها در دوبی و دیگری در کابل اقامت دارد. از منزلش در گوا واقع در هند با غرور سخن می‌گوید و شکست خود را در عدم وصال به دختری آبادانی می‌داند که آن زمان که در خرمشهر مشغول تجارت بوده، برایش پیش آمده است.

نمونه چهارم - زندگی اسماعیل خان از افسران ارتش افغانستان و از چهره‌های معروف مبارزه با رژیم کمونیستی در هرات در سال ۱۹۷۹ که از اعضای حزب جمعیت اسلامی و مرد پرآوازه هرات از زمان انتصابش به عنوان سردار و شیر هرات در سال ۱۹۸۵ نیز در نوع خود نمونه دیگری است از انسجام منطقه‌ای. اسماعیل خان خانواده خود را همراه برادرش برای امنیت بیشتر به نقطه‌ای نامعلوم اما نزدیک به تایباد واقع در ۱۵ کیلومتری مرز دوغارون می‌فرستد. میرویس صادق، پسر اسماعیل خان، در ایران مدارس ابتدایی و دبیرستان را تمام کرده و سپس برای ادامه تحصیل به فرانسه رفته است. در سال ۱۹۹۵ با وجود تسلط طالبان جهت ازدواج به هرات بازگشت. او در سال ۲۰۰۳ به عنوان وزیر هوانوردی دولت حامد کرزای منصوب شد و در مارس ۲۰۰۴ در هرات به قتل رسید. خود اسماعیل خان که به دست طالبان در سال ۱۹۹۷ گرفتار شد، سه سال بعد گویا با کمک دولت ایران آزاد شده و به ایران پناهنده شده است. بعد از حمله آمریکا به افغانستان و سرنگونی طالبان مجدداً به هرات بازگشت، اما خاطره مهاجرت خود و خانواده‌اش را به ایران فراموش نمی‌کند و به حفظ روابطش با

کشوری که تعدادی از فرزنداناش در آن به دنیا آمده، بزرگ شده و به مدرسه رفته‌اند و آزادی‌اش را مدیون آن است، تلاش دارد. شاید به همین دلیل تا زمانی که اسماعیل‌خان شهردار هرات بود، ایران به عنوان شریک تجاری منطقه‌ای حضور داشت و بعد از انتصابش، به ریاست وزارت انرژی در سال ۲۰۰۴ ایران به یکی از مهم‌ترین شرکای اقتصادی افغانستان در صنعت برق این کشور حضور داشت. به علاوه سیاست نوسازی شهری که در دوران اسماعیل‌خان به اجرا در آمد حکایت دیگری از دلبستگی اسماعیل‌خان به خاطرات دوران مهاجرت است. از آن جمله است پارک‌سازی، بلوارسازی، درخت‌کاری و گل‌کاری معابر، ایجاد حوض و فواره در مناطق چکر (گشت‌وگذار و تفریح)، ساخت رستوران‌های به اصطلاح سنتی همراه با قلیان و پستی و مخدّه و موسیقی سنتی، حتی اختصاص دادن دو روز پارک به زنان (روزهای چهارشنبه و پنج‌شنبه پارک ترفی)، ایجاد شورای شهر و برگزاری انتخابات محلی... و ساخت یک شهرک صنعتی که ظرفیت ۱۵۰۰ قطعه را دارد که امتیاز ۴۰۰ قطعه واگذار شده و تا سال ۲۰۰۶ تعداد ۱۰۰ قطعه آن به بهره‌برداری رسیده بود که لااقل نیمی از آنها از کمک و مشارکت ایرانیان بهره برده‌اند.

به این ترتیب شاید بتوان گفت که جنگ‌های پی‌درپی در افغانستان به فرصتی برای حضور فعال افغانی‌ها در حوزه تجاری تبدیل شده که به نظر می‌رسد در انسجام منطقه‌ای تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشته است. امروزه حضور وسیع افغان‌ها در حوزه‌های مهم تجاری چون مشهد، بوشهر، بندرعباس، چابهار، تاشکند، باکو، کویت، پشاور، اسلام‌آباد، کراچی و بخصوص دوی قابل ملاحظه است. به علاوه، مرز و یا مرزهای جدیدی که در شمال وجود دارند، فرصت دیگری برای آنهاست. بسیاری از افغان‌ها در زمان تسلط شوروی بر آن کشور زبان روسی را آموختند که وسیله‌ای برای ارتباط سهل با کشورهای تازه استقلال یافته‌ای چون ترکمنستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان و آذربایجان است و این داستان ادامه دارد...

تعادل قومی

بدون شک حضور طولانی مدت افغان‌ها در مناطق مرزی شرقی، اعم از خراسان و سیستان و بلوچستان در ترکیبات قومی منطقه بی تأثیر نبوده است، به‌ویژه از آن رو که در آمار رسمی به حضور ۳۰ درصد مهاجر اهل تسنن اشاره می‌شود. شاید نیز به همین دلیل هر از چند گاهی نگرانی در رابطه با رشد جمعیت مهاجر افغانی با نگرانی دیگری حول مطالبات و فعالیت‌های قومی اهل تسنن در نوار مرزی درهم می‌آمیزد که این نیز خلط مبحثی بیش به نظر نمی‌رسد. در واقع تغییرات جمعیتی - قومی در منطقه نه میوه توطئه‌ای سیاسی و دینی است، بلکه

همچنان که گذشت، حاصل تحولات اجتماعی-اقتصادی در این منطقه است که احتمالاً در کنار «تهدید» که باید روزی تعریف دقیق تری از آن ارائه دهیم، در ایجاد فرصت‌های تازه به روی مردم مناطق مرزی بی‌تأثیر نبوده است. برای نمونه می‌توان به توسعه دانشگاه‌های آزاد اسلامی و پیام نور در این منطقه اشاره کرد که نه تنها در اختلاط جمعیتی و گسترش تحصیل بومی‌های منطقه مؤثر بوده است که باعث راه‌یافتن دختران اهل تسنن به دانشگاه شده؛ پدیده‌ای که در دو دهه گذشته به وجود آمده و کاملاً نوظهور است.^{۳۳} رشد چشمگیر بانکداری اسلامی از جمله قرض الحسنه‌ها که با کمک سیستم حواله از خلیج فارس به آسیای مرکزی وجود دارد، از ضرورت‌های دیگر این ارتباطات و اختلاط قومی است. به علاوه از سال ۱۳۷۹ شوراهای اسلامی شهر و روستا به عنوان یکی از معدود مکان‌های مشارکت اهل تسنن بدون موانع قانونی را نیز نباید نادیده گرفت که سهم قابل ملاحظه‌ای در بسیج مردم منطقه در جذب حمایت‌های مالی و همکاری آنها در توسعه روستاها داشته است.

ضمناً بد نیست اشاره کنیم که نهادهایی مثل آستان قدس و بنیاد ۱۵ خرداد در مبادلات اقتصادی میان ایران و افغانستان نقش قابل ملاحظه‌ای دارند و لاقلاً در حیطه داد و ستد تبعیضی میان اهل تسنن و اهل تشیع قائل نیستند، بلکه با تجار بسیاری از میان اهل تسنن در ارتباط اند که سال‌هاست نمایندگان فروش آنها در هرات محسوب می‌شوند. نیز لازم به یادآوری است که این معاملات هرگز رنگ ثبت و ضبط به خود ندیده و به‌طور غیررسمی و به رسم سنت دیرینه «بیان به کلام و تصدیق به قلب» انجام می‌پذیرد. به گواه اظهارات جمع-آوری شده در دو تحقیق میدانی در کابل و هرات اکثریت قریب به اتفاق تجار بهترین دوره مبادلات اقتصادی میان ایران و افغانستان را در دوره طالبان می‌دانند که بر پایه دو سیاست بی-بدیل یعنی تعرفه‌های گمرکی پایین و امنیت جاده‌ای بالا استوار بوده است و در آن بر تبلیغات ویژه اهل تسنن تأکیدی نیست.

به جای خاتمه

به نظر می‌رسد بحران در رابطه با مهاجران افغانی در ایران پیش از اینکه به مشکلات حاصل از این حضور دیرینه مربوط باشد، به ارتباط پیچیده ایران با مرزهایش بازمی‌گردد. هویت ملی ایران که پدیده‌ای مدرن و منحصر به دو قرن نوزدهم و بیستم است، در واقع به مسأله کنترل مرزها گره خورده است. بدین ترتیب یکی از مهمترین مأموریت‌های رضا شاه تحت لوای تجدد سیاسی - حکومتی، آرام کردن رهبران قومی‌ای بوده که اکثراً مرزنشین بوده‌اند. کنترل مناطقی چون بلوچستان به مراتب سخت‌تر بوده است. نیز نباید فراموش کرد که ایران هنوز تا

سال ۱۹۲۱ یعنی سال شورش کلنل پسیان در خراسان با جنبش‌های جدایی‌طلبانه مواجه بوده که تصویر آن توأم با استمرار وحشت از مرز شرقی به سختی از خاطره‌ها پاک‌شدنی است. اما حتی اگر افغانستان همچنان به عنوان یکی از عوامل ترس و دلهره باقی مانده باشد، اما جای تردید نیست که مسأله مرزها در تصور ایرانی به کلی تغییر ماهیت داده است، زیرا که از طرفی مهاجرت، حتی مهاجرت به افغانستان برای دستیابی به منابع مهم مالی و ارتقاء موقعیت اجتماعی غیر قابل انکار است. از طرف دیگر حجم تجارت و مبادلات ثبت‌گریز در سی سال گذشته کسی را از تحولات مرزی^{۲۳} و منافع حاصل از آن بی‌نصیب نگذاشته است. این هر دو از جمله عوامل مهم تحولات اجتماعی-سیاسی و باز ترکیب آن در سال‌های گذشته است که در رشد تفکر ملی‌گرایی بی‌تأثیر نبوده است. به نظر می‌رسد این تحولات که از انتخابات مجلس چهارم در سال ۱۳۷۳ حضور گسترده و غیرمنتظره همه اقوام را در سرنوشت سیاسی-شان به همراه داشت، کمتر مورد توجه و نقد دولت‌مردان جمهوری اسلامی قرار گرفته باشد. اگر شعار اصلاح‌طلبان در انتخابات ۱۳۷۷ «ایران برای تمام ایرانیان» در واقع به نوعی حکایت از آگاهی یکی از جناح‌های حاکم به روند عمیق تحولات در ایران داشت که با استقبال زیادی نیز از طرف ایرانیان داخل و خارج از کشور روبرو شد اما نباید و نمی‌توان در عصر جهانی‌شدن ضعف آن را در مقابل مفهوم مرزهای باز در نظر نگرفت؛ ضعفی که به نظر می‌رسد ناشی از نبود تعریفی دقیق و مشخص از دو مجهول اصلی این معادله یعنی ایران و ایرانیان باشد. در واقع نه مطالبات ایرانیان در رابطه با ایران هرگز یکدست و یک‌صدا بوده و نه تعریف ایران در قالب حوزه‌های فرهنگی - جغرافیایی در انحصار کس یا گروهی خاص قرار دارد. آنچه این شعار به همراه داشت، جذب سه میلیون ایرانی مهاجر، پایان دادن به نگاه خصمانه و مشکوک به ایرانیان خارج از کشور، بازکردن درهای ایران به روی هر ایرانی، و ضرورت انسجام و همدلی ملی بود که دلیل اقبال آن نیز بود. اما مشکل بتوان از کنار آنچه فراموش شد، یعنی نادیده‌گرفتن سه میلیون خارجی، بویژه افغانی‌هایی که در طی سی سال گذشته در دوران جنگ و بحران اقتصادی در کنار ایرانیان ماندند، در جنگ سهیم شدند و در بازسازی ایران مداخله داشتند، به سادگی گذشت. در اینجا نیز مشکل اصلی نه حضور مهاجران افغانی بلکه حفظ سکوتی است که در مقابل پرسش‌های حاصل از این حضور وجود دارد. گویا کافی است همه مهاجران همراه و همگام با محمد کاظم کاظمی شعر «بازگشت» به وطن را بخوانند تا ایران به یکباره بهشت موعود شود.^{۲۴} در واقع این سکوت، فرار از ضرورت نقد و بازبینی مقوله‌هایی چون میراث، حق خاک و حق خون یعنی همان مفاهیم شاکله هویت ملی و هویت ایرانی است که نظر به تعاریف امروزی و تناقضات قانونی حاکم به

سختی جوا بگویی نیازهای امروز جامعه مهاجرپذیر و مهاجرخیزی چون ایران است.

یادداشت‌ها:

1. Ali Banuazizi, Myron Weiner (eds.), *The State, Religion, and Ethnic Politics. Afghanistan, Iran, and Pakistan* (Syracuse: Syracuse University Press, 1986), pp. 27;

در باره بحث حول ریشه قبیله‌ای هزاره‌ها بنگرید به کتاب الساندرو مانسوتی:

Alessandro Monsutti, *Guerres et migrations. Réseaux sociaux et stratégies économiques des Hazaras d'Afghanistan*, Neuchâtel, Editions de l'Institut d'ethnologie, Paris, Editions de la Maison des sciences de l'Homme, 2004, chapitre 3.

2. Firoozeh Kashani-Sabet, *Frontier Fictions. Shaping the Iranian Nation 1804-1946* (Princeton: Princeton University Press, 1999), p. 30.

۳. درباره اختلاف میان ایران انگلیس حول مسأله هرات مجدداً بنگرید به کتاب فیروزه کاشانی ثابت در منبع پیشین، صفحات ۳۰ به بعد و درباره موافقت‌نامه ورسای یا پاریس در سال ۱۹۱۹ به همین کتاب، صفحات ۱۵۰ به بعد.

4. Olivier Roy, *L'Afghanistan. Islam et modernité politique* (Le Seuil: 1985), p.28; Louis Dupree, *Afghanistan* (Princeton: Princeton University Press, 1973, réédition de 1980); Pierre Centlivres et Micheline Centlivres-Demont, « Pratiques quotidiennes et usages politiques des termes ethniques dans l'Afghanistan du Nord-Est », in Jean-Pierre Digard (ed.), *Le Fait ethnique en Iran et en Afghanistan* (Paris: CNRS, 1988), pp. 233-247; ainsi que le livre de Gilles Dorronsoro, *La Révolution afghane* (Karthala: 2000).

سید عسگر موسوی، هزاره‌های افغانستان (تهران: نشر سیمین، ۱۳۷۹).

5. A. Monsutti, *op. cit.*, chapitre 4.

۶. حسن پولادی، علی عالمی کرمانی، تاریخ هزاره‌ها: اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی (افغانستان: نشر شریعتی، ۱۳۸۱)، ص ۳۵۷.

۷. سید عسگر موسوی، همان، صص ۱۲۸-۱۵۰؛

A. Monsutti, *op. cit.*, p. 136.

8. A. Monsutti, *op. cit.*, pp. 135, 160-161, 190.

9. Claude Markovits, *The Global World of Indian Merchants 1750-1947. Trade of Sind from Bukhara to Panama* (Cambridge: Cambridge University Press, 2000).

10. UNHCR, « Afghan refugee statistic (6 may 2001) » in <http://www.un.org.pk/unhcr/Afstats-stat.htm>

11. <http://www.javanewspaper.com/1385850902/irani.htm>

۱۲. با تشکر فراوان از مریم السادات گلدوزیان که نتیجه تحقیقاتش را که در واقع رساله کارشناسی ارشد اوست با استقبالی گرم در اختیارم گذاشت: بررسی حق تابعیت به عنوان یک حق بشری و اعمال آن در حقوق داخلی ایرانی (تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، دانشکده حقوق، ۱۳۸۴).

13. Nikki Keddie, *Sayyid Jamāl ad-Dīn al-Afghānī: a political biography* (Berkeley: University of California Press, 1972), pp. Set suiv. ; Homa Nategh, *Djamal-ed-Din Assad Abadi, dit Afghani* (Paris: Maisonneuve et Larose, 1969).

۱۴. با عرض پوزش از اهل قلم افغانی، تا قبل از چاپ کتابی در خور نقدِ دو کتاب مرجع حول زندگی و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی، او متولد اسدآباد از توابع همدان است و نه اسد آباد ولایت کنر آن‌طور که بر روی سنگ قبرش نوشته است.

15. Bernard Hourcade *Vaqf et modernité en Iran. Les agro-business de l'Astân-e qods de Mashhad*. in Yann Richard (ed.) *Entre l'Iran et l'Occident. Adaptation et assimilation des idées occidentales en Iran* (Paris: Editions de la Maison des Sciences de L'Homme, 1989).

pp. 117-141.

۱۶. افغانستان، ترکمنستان، قرغیزستان، قزاقستان، تاجیکستان، ازبکستان، آذربایجان.

۱۷. «مهدی بیا، مهدی بیا با شناسنامه ایرانی بیا» این دعائی است که افغانی زیر لب زمزمه می‌کند تا به حجم سنگین بورکراسی او اشاره‌ای کرده باشد.

۱۸. در واقع برای مقابله کردن با تعرفه‌های گمرکی بسیار سنگین، بعضی از اجناس ایران بعد از صادرات به ترکمنستان از طریق مرز تورغندی وارد افغانستان می‌شود.

۱۹. فراموش نکنیم که زابل به دلیل بی آبی، فقر زیاد و حضور راهزنان قد و نیم‌قدش در گذشته به آپاندیس ایران معروف بود. به این معنی که اگر در اثر جراحی از حضورش خلاص می‌شدیم نصیب ایران نه که با آه و افسوس به آرامش بعد از طوفان تبدیل می‌شد. نیز ناگفته نماند که بد اقبال‌ترین سرباز نیز در دهه ۵۰ در دوران پهلوی کسی بود که برای خدمت نه به کردستان که به زابل اعزام می‌شد.

۲۰. ناگفته نماند که بوق و کرناهای ممنوعیت داشتن حساب بانکی برای افغان‌ها در ایران نیز سال‌هاست به لطف صندوق‌های قرض‌الحسنه که بعضاً حتی نام برندگان خوشبخت‌شان را همراه با عکس و طول و تفصیل‌های فراوان در روزنامه به چاپ می‌رسانند نیز از سکه افتاده است.

۲۱. سخنان ریاست سازمان اتباع مشهد در جلسه‌ای که در تاریخ ۸۴۱۶۱۲ در حسینیه هراتی‌ها در مشهد برگزار شد. همچنین بنگرید به مونوگرافی‌هایی که چنگیز پهلوان در مجموعه‌ای با این مشخصات جمع آوری کرده است: افغانی‌ها در ایران (تهران: مرکز بخش انتشارات هیرمند، ۱۳۷۹).

۲۲. ناگفته نماند که مشهد دیگر در فاصله چهار ساعتی هرات قرار گرفته است که از طرفی به لطف اتوبان ساخت جمهوری اسلامی میان دوفارون و هرات که با حضور رئیس جمهوران هر دو کشور در زمستان ۱۳۸۳ افتتاح شد، دو باندشدن نیم بیشتر جاده مشهد و فریمان و همچنین ترمیم جاده فریمان-تربت جام به دلیل واقع‌شدن در مسیر ترانزیت شرق و غرب صورت گرفته و از طرف دیگر به لطف حضور کورولاهای زابنی در هرات و سمندهای فرانسوی-ایرانی در خراسان که برای هر چه کوتاه تر کردن راه به مسابقه‌ای بی‌امان با یکدیگر می‌پردازند.

۲۳. اینکه چطور در محیط‌های سستی دختران اهل تسنن فقط بعد از دو دهه تعلیم و تربیت توانستند به مقام‌هایی چون رئیس شورای شهر دست یابند و از جمله معتمدین و منتقدین محلی شوند سؤالی است که شاید باید مورد بررسی قرار گیرد.

۲۴. مثل مناطق آزاد، بازارچه‌های مرزی، مناطق ویژه اقتصادی و...

۲۵. غروب در نفس گرم جاده خواهم رفت-آیاده آمده بودم پیاده خواهم رفت...